بسم الله الرحمن الرحیم.

[اجماع](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AC%D9%85%D8%A7%D8%B9) عند الامامیه.

بیان چند مطلب:

مطلب اوّل: به عقیده امامیه اجماع به ما هو اجماع(با قطع نظر از كشف قول معصوم) به لحاظ اثبات حكم الهى، بها و ارزش علمى ندارد، چه‌آنكه «اتّفاق علما» هیچ ملازمه‌ای با «حكم اللّه» ندارد. و اما اگر از اجماع بنحو كشف يقينى، قول معصوم علیه‌السلام كشف شود در اين صورت اجماع ارزشمند خواهد بود چه‌آنكه با قول معصوم «حكم اللّه» ثابت مى‏شود، بنابراین اجماع در واقع داخل در دليل سنّت خواهد بود و همان‏طورى كه ذکر شد «عصمت از خطا» مربوط به قول معصوم است كه به وسيله اجماع كشف شده است نه آنكه مربوط به اتفاق و اجماع باشد.

به عبارت ديگر اجماع منزلت و موقعيّت خبر متواتر را دارد همان‏طورى كه خبر متواتر اثبات‏گر سنّت و قول معصوم است و قول معصوم اثبات‏گر «حكم‌اللّه» است، اجماع ايضا اثباتگر «قول معصوم» است و «قول معصوم» اثبات‏گر حكم اللّه است و «خبر متواتر» و اجماع هر دو، دليل بر اثبات چيزيست كه آن چيز، دليل حكم اللّه مى‏باشد.

نتيجه مطلب اوّل اين شد: اگر پاى كشف از «قول معصوم» در ميان نباشد اجماع ارزش علمى خود را از دست خواهد داد، برخلاف علماى اهل تسنّن كه براى نفس اجماع ارزش ذاتى قائل بودند.

مطلب دوّم: ما الفرق بين الاجماع و الخبر المتواتر؟

فرق اساسى بين «اجماع» و «خبر متواتر» آن است كه با خبر متواتر(برفرض تواتر لفظى) علاوه بر مضمون و معنا، عين سخن معصوم ثابت مى‏گردد و اما اجماع، تنها مضمون سخن معصوم را ثابت مى‏كند و لذا اجماع را دليل لبّى هم نامگذارى كرده‏اند، همانند دليل عقلى، كه بوسيله «اجماع» و «دليل عقلى» اصل حكم شرعى ثابت مى‏شود و اما اينكه امام(ع) آن حكم را با چه الفاظى بيان فرموده باشد ثابت نمى‏شود. ثمره بین دلیل لفظی و لبّی در شبهه مصداقيّه ظاهر می‌گردد که اگر مخصّص دليل عامّ، دليل لفظى باشد تمسّك به عامّ جايز نيست و اگر دليل لبّى باشد تمسّك جايز خواهد بود.

مطلب سوم: از نظر علماى شيعه ملاک حجیت اجماع كشف قطعى از قول معصوم(ع) است، فلذا تعداد مجمعين چه زياد باشد و چه كم چه مخالفى در كار باشد يا نباشد دخلی به حجیت اجماع ندارد. البته بايد توجّه داشت كه بنا بر مبناى قائلين به قاعده «لطف» در كشف ‏از قول معصوم بايد اتّفاق جميع علماى ذى‌صلاح محرز گردد و الّا مناط ‏حجيّت (یعنی كشف از قول معصوم) ثابت نخواهد شد.‏ بنابراین در میان امامیه اصطلاح جديدى براى اجماع حاصل شده است كه مراد هر اتفاقى است كه كاشف از قول معصوم باشد، چه اتّفاق كلّ باشد و يا اتّفاق بعض‏.

سوال اساسی که اکنون باید به آن بپردازیم این است که چگونه به وسيله اتّفاق و اجماع، علم و يقين، بقول و رأى امام(ع) حاصل مى‏گردد؟

اصولىین راه‏هایی را در اين زمينه ارائه نموده‏اند.

مرحوم تسترى در كتاب رساله خود دوازده طريق ذكر نموده و استاد مظفّر به ذكر چهار مورد از مهمترین آن‏ها، اكتفا فرموده است.

1. طريقه حس يا تضمنى ([اجماع دخولى](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AC%D9%85%D8%A7%D8%B9_%D8%AF%D8%AE%D9%88%D9%84%DB%8C)).

2. طريقه لطف ([اجماع لطفى](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AC%D9%85%D8%A7%D8%B9_%D9%84%D8%B7%D9%81%DB%8C)).

3. طريقه حدس ([اجماع حدسى](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AC%D9%85%D8%A7%D8%B9_%D8%AD%D8%AF%D8%B3%DB%8C)).

4. طريقه تقرير ([اجماع تقريرى](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%AC%D9%85%D8%A7%D8%B9_%D8%AA%D9%82%D8%B1%DB%8C%D8%B1%DB%8C)).

**راه اول طریق حس.**

خلاصه اين طريقه آن است كه شخص مجتهدى كه مى‏رود و تحصيل اجماع مى‏كند به‏طور مجمل يقين مى‏كند كه امام در ميان مجمعين داخل بوده، ولى شخص امام عليه السّلام را نشناسد كه معينا كدام‏يك از اين‏ها امام بوده اين طريقه خودش دو شعبه دارد:

الف: از راه اجماع محصل.

ب: از راه اجماع منقول به خبر متواتر.

اجماع محصل: آن است كه خود شخص برود و اقوال علما و دانشمندان شيعه را تتبع كند تا آنجا كه يقين كند كه به قول امام عليه السّلام دست يافته و لو شخص امام را نشناخته‏.

اجماع منقول به خبر متواتر: آن است كه خود اين شخص نرفته و اقوال يا فتاواى علما را تتبع نكرده، بلكه مردم يك شهر يا يك عصر رفته‏اند و فتاواى علما را تتبع نموده و تحصيل اجماع كرده‏اند سپس در حد تواتر آمده‏اند و براى اين شخص نقل اجماع كرده‏اند، تا آنجا كه اين شخص يقين كرده كه امام عليه‌السّلام در ميان مجمعين بوده و لو به شخصه شناخته نشده است.

ویژگی‌های اجماع دخولی:

1- در اجماع «دخولى» مخالفت يك نفر و يا چند نفر در صورت كه معلوم النّسب باشند ضرر ندارد.

2- مخالفت مجهول النّسب(البته با احتمال آنكه مجهول النّسب امام(ع) باشد) ضرر دارد، چه آنكه با مخالفت افراد مجهول النّسب و محتمل الامام(ع)، علم و يقين، به دخول امام(ع) در مجمعين، حاصل نمى‏شود و لذا حجيّت و اعتبار اجماع دخولى با مخالفت افراد مجهول النّسب، خدشه‏دار خواهد شد.

**راه دوّم: طريق قاعده لطف.**

تقریر قاعده لطف و چگونگى كشف از قول امام(ع) از طريق قاعده لطف از اين قرار است:

اگر همه علما در يك عصر، راجع به مسئله‏اى اتفاق‏نظر داشته باشند و هيچ مخالفى در كار نباشد، از اين اتّفاق كشف مى‏شود كه بطور يقين نظر امام(ع) موافق با نظر علما مى‏باشد چه آنكه اگر مسئله مورد اتّفاق، خلاف واقع باشد، نبايد چنين اتفاقى تحقّق يابد و بحكم عقل و به اقتضاى قاعده لطف، بر امام(ع) لازم است كه جلوى اتّفاق مذكور را بگيرد و نگذارد همه علما به خطا و به خلاف واقع، اتّفاق‏نظر حاصل نمايند و به خلاف واقع بيفتند.

امام(ع) يا بايد علنا مخالفت نمايد و يا بتوسّط يكى از علما، مخالفت خود را اعلام نمايد.

«قاعده لطف» همان‏طورى كه اصل «نصب امام(ع)» و «عصمت امام (ع)» را ايجاب مى‏نمايد، مسئله جلوگيرى علما و امّت از وقوع در خطا و اشتباه، را ايضا باعث خواهد شد. بنابراين از اتّفاق همه علما در يك عصر، نسبت به حكمى از احكام، كشف مى‏شود كه معصوم(ع) موافق با علما مى‏باشد و حكم مذكور حكم‌اللّه خواهد بود.

طريقه قاعده لطف را شيخ طوسى(ره) و تابعين او اختيار نموده و حتى شيخ طوسى معتقد است كه كشف از قول معصوم(ع) به وسيله اجماع تنها از طريق قاعده لطف، امكان دارد و بدون قبول قاعده لطف، كشف از قول معصوم(ع) امكان ندارد.

البته پيش از شيخ طوسى كسانى بودند كه از قاعده لطف طرفدارى مى‏كردند.

ویژگی‎های قاعده لطف.

1- يكى از لوازم و مشخّصات طريقه قاعده لطف آن است كه مخالفت يك نفر و يا چند نفر از علما چه معلوم النّسب و چه مجهول النّسب، در حجيّت اجماع لطمه‏ وارد نمى‏نمايد البته در صورتى كه علم داشته باشيم بر اينكه آن شخص مخالف، امام (ع) نمى‏باشد و همچنين شخص مخالف، برهان قطعى بر صحت فتوايش نداشته باشد و اگر علم داشته باشيم كه شخص مخالف، امام (ع) است و يا شخص مخالف، برهان قطعى همراه داشته باشد، اصلا اجماعى منعقد نمى‏شود تا ضررى بر او وارد شود.

2- يكى ديگر از لوازم طريقه قاعده لطف، آن است كه آيه و روايت قطعى برخلاف مجمعين نباشد و اگر آيه و دليلى برخلاف مجمعين باشد، قاعده لطف كارايى خود را از دست مى‏دهد براى اينكه شايد امام(ع) به همان روايت و آيه اعتماد نموده و لذا اظهار مخالفت از ناحيه امام(ع) لازم نخواهد بود.

**راه سوّم: طريق حدس.**

ما حصل راه سوّم كه اكثر متأخّرين آن را قبول دارند، آن است كه مثلا مسئله‏اى از مسائل و حكمى از احكام مورد اتّفاق‏نظر همه علما و فقهاى شيعى قرار گرفته است و اين اتّفاق علما در مسئله مورد نظر(با آنكه علما در خيلى از مسائل اختلاف نظر دارند) در عصرهاى متعدّدى ادامه داشته، يعنى از زمان ائمّه(علیهم‌السلام) تاكنون همه علما در همه عصرها، راجع به مسئله‏اى، متفق‌القول بودند.

از اين اتّفاق كذايى حدس مى‏زنيم كه حكم مذكور، حتما از معصوم(ع) مى‏باشد و الّا چنين اتفاقى نبايد تحقّق مى‏يافت و انگيزه چنين اتّفاق نمى‏تواند رأى شخصى(كه از القائات نفسانى و يا از استقلال در فهم، سرچشمه مى‏گيرد) باشد.

خصوصيات اين طريقه عبارت‏اند از:

1. بايد جميع علما در جميع اعصار با اين رأى متفق باشند تا انسان حدس قطعى به قول معصوم بزند وگرنه اگر علماى يك زمان مخالف بودند و علماى عصر بعدى همه‏ موافق شدند نمی‌توان حدس قطعى به رأى امام عليه السّلام زد، فى‌المثل تا زمان جناب علامه همه فقهاى شيعه آب چاه را در حكم آب قليل مى‏دانستند كه به مجرد ملاقات با نجس متنجس مى‏شود، ولى از زمان علامه تا به امروز همه مى‏گويند: آب چاه حكم آب جارى را دارد و با ملاقات، متنجس نمى‏شود حال از چنين اجماعى نتوان حدس قطعى به رأى معصوم زد.

2. در اين طريقه نيز مانند طريقه قبلى، يعنى قاعده لطف وجود و عدم افراد مجهول النسب اعتبارى ندارد.

3. در اين طريقه مخالفت گروهى از فقها كه به گفتار آنان اعتماد مى‏شود، ضرر دارد، مثلا مخالفت امثال صاحب جواهرها، شيخ انصارى‏ها و ... اين اجماع را از ارزش مى‏اندازد. آرى، مخالفت افرادى كه تخصص كامل ندارند ضررى نمى‏زند.

**راه چهارم: طريق تقرير.**

تقرير آن است كه در منظر و مسمع معصوم اجماعى تحقق يابد و امام عليه‌السّلام در برابر آن سكوت نمايد چنين اتفاقى از امضا و موافقت معصوم كشف مى‏كند و يقين مى‏كنيم كه حكم شرعى واقعى همين است وگرنه بر امام عليه السّلام واجب بود كه از باب ارشاد جاهل و يا نهى از منكر حكم الهى را بيان كند.

خصوصيات طريقه تقرير عبارت است از:

1. تمام شرايطى كه پيش از اين در مبحث سنت درباره تقرير‌المعصوم گفتيم بايد در اين تقرير فراهم باشد كه عمده شرايط اين بود كه اولا معصوم به مجمعين ملتفت بوده و از كار آنها آگاه باشد و ثانيا مانعى هم از ردع و منع نداشته باشد كه موانع را در آن باب ذكر كرديم. حال اگر اين شرايط به نحو قطع و جزم محرز شد از اين اجماع مى‏توان موافقت معصوم را احراز كرد وگرنه نه.

2. اگر ملاك تقرير امام عليه‌السّلام است ديگر اتفاق‌الكل موضوعيتى ندارد، بلكه اگر يك نفر هم در منظر و مسمع معصوم عملى را انجام دهد و يا حكمى را بيان كند و شرايط هم مهيا باشد و با اين حال امام عليه السّلام سكوت كند اين سكوت كاشف از موافقت امام عليه السّلام‏ است.

در رابطه با تقرير دو مطلب قابل توجه و بحث است:

الف: آيا اصولا در عصر غيبت چنين اجماعى قابل تحقق است يا نه؟

ب: اصولا در زمان غيبت بيان حكم واقعى و تعليم‌الجاهل بر امام عليه‌السّلام واجب است يا واجب نيست؟ اين نيز جاى بحث است.

تا به حال با خلاصه چهار طريقه آشنا شديم، پيش از ورود در تجزيه و تحليل و بررسى اين اقوال و انتخاب قول حق مى‏گوييم: سيد مرتضى مى‏گويد: تنها بايد از راه اجماع دخولى رأى معصوم را تحصيل كنيم و راه‏هاى ديگر بى‏نتيجه است. و شيخ طوسى مى‏گويد: تنها بايد از راه قانون لطف رأى معصوم را تحصيل كنيم و طرق ديگر بى‏فايده است.

مرحوم مصنف می‌فرماید: طريق خاصى موضوعيت ندارد بلكه معيار و ملاك كشف راى امام عليه‌السّلام است خواه قطع به قول معصوم از طريق اجماع دخولى حاصل شود و خواه از طريق اجماع لطفى و يا از طرق ديگر، پس وجهى براى انحصار نيست.

**والتحقیق:** مرحوم مظفّر بعد از نقل اقوال علما راجع به اجماع، و بيان معيار حجيّت آن تحقیقی ارائه مى‏فرمايند که از این قرار است:

اكثر اجماعات و بلكه همه اجماعات، در زمان غيبت معصوم علیه‎السلام ارزشى ندارد چه آنكه در زمان غيبت، از اجماعات تحصيل شده، علم و يقين نسبت به قول معصوم به‏ندرت حاصل مى‏شود و همان‏طورى كه كرارا يادآور شديم معيار و ملاك حجيّت اجماع، كشف از قول معصوم است.

بنابراين با توجّه به دو نكته 1- حجيّت اجماع وابسته به كشف از قول معصوم است. 2- در زمان غيبت امام(ع) اجماعات كاشفيّت از قول معصوم(ع) را ندارد، می‌گوییم اجماعات كلا در زمان غيبت، از اعتبار ساقط است. و تفصيل ذلك ان نقول ببرهان السّبر و التّقسيم...

شرح عدم حجیت اجماعات محصل در زمان غیبت معصوم علیه السلام به برهان سبر و تقسیم:

با برهان سبر و تقسيم (آزمايش و آزمونى كه با تقسيم و قسمت كردن انجام مى‏شود) مى‏گوييم اگر فقهاء بر حکمی از احکام شرعی اجماع نمایند اين اجماع از دو حالت بيرون نمى‏باشد:

1- اجماع مذكور دليل و مدركى نداشته باشد اين احتمال قابل قبول نيست اوّلا: بخاطر اينكه علما و فقها بدون دليل و مدرك بر حكمى از احكام، اتّفاق‏نظر پيدا نخواهند كرد.

ثانيا: برفرضى كه رأى دادن فقها را بدون دليل و مدرك تجويز نماييم، چنين رأى دادنى، اعتبار ندارد و از قول معصوم (ع) كشف نخواهد كرد. بنابراين احتمال دوّم متعيّن است.

2- احتمال دوّم آن است كه آرا و نظريّات مجمعين مدرك و دليلى داشته است و از نظر مذهب شيعه مدرك و دليل، يا كتاب است، يا سنّت، يا دليل عقل و يا اجماع.

اما اينكه مدرك اجماع، قرآن باشد به سه صورت قابل تصور است:

1. اجماع‏كنندگان به آيه‏اى از قرآن تمسك نموده و طبق آن فتوا داده‏اند و اجماع حاصل شده، ولى آن آيه به ما نرسيده و اكنون در قرآن نيست. اين احتمال باطل است؛ چون مستلزم قول به تحريف است.

2. مدرك اجماع‏كنندگان آيه‏اى از قرآن بوده كه اكنون نيز وجود دارد و آنها به آن توجه داشته‎اند، ولى ما به كلى از آن آيه غافليم و بر ما مخفى مانده است. اين احتمال نيز باطل است؛ به دليل اينكه عادتا محال است كه آيه‏اى در قرآن باشد و ما با فحص و تحقيق به آن دسترسى پيدا نكرده باشيم.

3. مدرك اجماع‏كنندگان آيه‏اى از قرآن بوده كه اكنون نيز در قرآن وجود دارد و مورد توجه ما هم هست، ولى ما از ظاهر آيه معنايى را كه مجمعين استنباط كرده‏اند استخراج نكرده و برداشت ديگرى داريم. اشكال اين احتمال هم اين است كه فهم آنها براى خودشان حجت است نه براى ديگر مجتهدين.

نتيجه: اگر مدرك اجماع قرآن باشد نه براى ما قطع به حكم واقعى مى‏آورد و نه حجت معتبره‏اى درست مى‏كند، پس اين قسم از اجماع كه سودى ندارد.

و اما اينكه مدرك اجماع، اجماع باشد، يعنى علماى خلف ملاحظه كرده‏اند كه علماى سلف بر حكمى از احكام اجماع كرده‏اند آنها نيز اجماع قدما را مدرك و مستند خويش قرار داده‏اند و براساس آن فتوا داده‏اند و دوباره اجماع درست گرديده اين احتمال هم مبتلا به اشكال است به دليل اينكه ما نقل‌كلام مى‏كنيم به اجماع قبلى و دوباره همين سؤالات مطرح مى‏شود كه آيا آن اجماع سابق با مدرك بوده يا بدون مدرك؟ اگر داراى مستند بوده آيا مستند آن كتاب است؟ يا سنت؟ يا اجماع؟ و يا حكم عقل؟ و هريك از احتمالات را ابطال مى‏كنيم، پس به ناچار بايد اجماع منتهى شود به مدرك ديگرى غير از اجماع.

و اما اينكه مدرك اجماع، عقل باشد اين هم مبتلا به اشكال است به دليل اينكه حكم عقل به دو صورت متصور است:

1. يا از احكام عقليه‏اى است كه مورد تطابق آراء عقلا بما هم عقلاست نظير حسن عدل و قبح ظلم.

2. و يا از احكام عقليه‏ فردی و يا از احكام عقليه‏ انفعالی است(كه همه عقلاى عالم طبق آن حكم مى‏كنند و لكن به مقتضاى عادت و يا انفعالات نفسانيه).

حکم عقل قسم دوم ارزش ندارد و وجودش كالعدم است و از اين طريق قطع به حكم واقعى حاصل نمى‏شود بنابراين، حكم عقل اگر پشتوانه اجماع باشد حتما بايد از قسم اول باشد آن‏هم كه محال است چنين قضيه عقليه‏اى در ميان باشد و براى متقدمين ظاهر و هويدا باشد، ولى براى متاخرين مخفى باشد، پس از اين طريق هم قطع به واقع حاصل نمى‏شود.

و اما اينكه مدرك اجماع، سنت باشد: استناد به سنت به دو نحوه متصور است:

1. مجمعين عموما و يا بعضا به محضر مقدس معصوم رسيده‌اند و به‏طور شفاهى حكم شرعى را از زبان معصوم شنيده و يا در عمل يا تقرير معصوم ديده باشند و سپس همگى متفقا فتوا دهند بر اينكه مثلا نماز جمعه در عصر غيبت واجب است. اشكالات اين صورت آن است كه اولا: منحصر به زمان حضور است و اما نسبت به عصر غيبت ما نه يقين به اين امر داريم و نه ظن به آن، آرى، احتمال مى‏دهيم كه برخى از بزرگان به محضر امام رسيده باشند از قبيل مقدس اردبيلى و علامه بحر العلوم و ...، ولى يقين نداريم كه همه مجمعين اين حكم شرعى را از زبان امام عليه السّلام گرفته‏اند پس بالنسبه به اعصار متاخره فايده‏اى ندارد. ثانيا: نسبت به عصر حضور هم ما يقين نداريم كه اجماع مجمعين براساس شنيدن حكم از زبان معصوم و يا مشاهده حكم در عمل معصوم يا تقرير وى بوده باشد؛ زيرا شايد مجمعين به يك خبر موثقى اعتماد كرده‏اند و همگى طبق آن فتوا داده‏اند و اذا جاء الاحتمال بطل‏ الاستدلال. ثالثا: اصولا براى هيچ مجتهدى ممكن نيست كه بتواند آراء و نظريات تمام عالمان و فقيهان عصر حضور را تحصيل نمايد تا قطع به رأى معصوم حاصل كند به دليل اينكه آراء آنها در كتب نيامده، فقط آنچه از آنان(آن‏هم يك عده نه تمامى آنها) براى ما به يادگار مانده در تحت عنوان اصول اربعمائه همان رواياتى است كه از معصومين عليهم السّلام براى ما نقل كرده‏اند و اما آراء آنها به دست ما نرسيده سپس باز هم تحصيل اجماع ميسور نيست.

2. مدرك اجماع‏كنندگان خبر واحد موثقى بوده كه از معصوم برای آنها حكايت شده و آن حديث به دست ما نرسيده و بما نقل نشده اگر اين باشد باز چنين اجماعى ارزش ندارد و قطع به حكم شرعى براى ما نمى‏آورد و از دو جهت در مستند آن مى‏توان خدشه كرد يكى از ناحيه سند و ديگرى از ناحيه دلالت.

اشكال سندى: شايد اهل اجماع به مدركى اعتماد كرده‏اند كه اگر به دست ما مى‏رسيد بدان اعتماد نمى‏كرديم فى المثل آنان خبر حسن را حجت مى‏دانستند و روى اين مبنا به خبر حسن اعتماد كرده و اجماع كرده‏اند، ولى ما به خبر حسن اعتماد نداريم پس مسلم نيست كه آنان به حديثى تمسك كرده باشند كه عند الكل حجت باشد.

اشكال دلالتى: برفرض سند حديث را نپذيريم در دلالت آن مى‏توان خدشه كرد به دليل اينكه شايد حديث نص در اين حكم نبوده، بلكه حد اكثر ظهور داشته و علماى سلف از ظاهر آن استفاده‏اى برده‏اند كه اگر به دست ما مى‏رسيد ما آن استنباط را نداشتيم باز هم ارزشى ندارد چون فهم آنها براى ما حجت نيست.

تا اینجا مرحوم مظفر با برهان «سبر و تقسيم» ثابت كردند که مدرك اجماعات، تنها سنّت است و مدرك بودن سنّت موجب حجیت اجماع نمیگردد. فلذا اجماع محصل حسی(دخولی) نمیتواند حجت باشد.

و اما اگر اجماع مجمعین مستند به لطف یا حدس و یا تقریر باشد، در این موارد نیز بازهم اجماع حجت نخواهد بود به دلیل اشکالاتی که بر هر یک از این اجماعات وارد است.

بیان ذلک:

اما اجماع لطفی حجت نیست زیرا: رهروان مسلك «قاعده لطف» مى‏گفتند: اگرچه ممکن است مدرك اجماع فقهاء بر یم رای واحد غیر موثق و يا از نظر دلالت و ظهور بى‏اعتبار باشد، لکن درعين‏حال از مجرد تحقّق اجماع(به حكم قاعده لطف) قول معصوم(ع) كشف و ثابت مى‏شود با همان كيفيتى كه در سابق بيان گرديد.

مرحوم مظفّر از مطلب مزبور پاسخ ‏داده و مى‏فرمايد: ما نیز طبق نظريه شيخ انصارى و ديگران و على‏رغم نظريه شيخ طوسى و اتباعش (كه به قاعده لطف اعتماد نموده‏اند) می‌گوییم: قاعده لطف كارى را از پيش نمى‏برد و اگر علما بر حكم خلاف واقع، اتّفاق نمودند و همگى به خطا و خلاف واقع، رأى، دادند، امام(ع) وظيفه ندارد كه از خطاى آن‏ها، جلوگيرى نمايد، چه آنكه خود مردم مسبب اصلی غيبت كبرى گردیده‎ و در نتيجه از فيوضات آن حضرت محروم شده‎اند، بنابراين قاعده لطف نمى‏تواند باعث حصول قطع و يقين، نسبت به قول معصوم(ع) بشود.

بعلاوه اگر قانون لطف اقتضا ‏داشته باشد كه در صورت اجماع برخلاف، اما وظیفه دارد که حق در مسئله را برای مردم بیان نماید، خواهيم گفت اين امر اختصاص به مسائل مجمع عليها ندارد، بلکه بايد بر امام واجب باشد كه در مسائل اختلافى نیز، جلوی وقوع در مخالفت واقع را بگيرد و اختلافات را بكلّى ريشه‏كن و يا لااقل آنهارا تقليل بدهد و حال آنكه هيچ‏كسى نگفته است كه چنين وظيفه‏اى بر عهده امام است.

اما اجماع حدسی حجت نیست زیرا: اين مسلك صرف ادعاست و قابل اثبات نيست به دليل اينكه تنها در ضروريات دين از قبيل وجوب صوم و صلوه و يا ضروريات مذهب از قبيل وجوب تقيه و بطلان قياس و يا امورى كه تالى تلو ضروريات هستند چنين ادعايى بجاست و انسان مى‏تواند رأى همه علما را در طول تاريخ تحصيل كند و از اين طريق حدس قطعى به رأى معصوم بزند، ولى در ساير مسائل به دست آوردن اجماع تمام علما در تمام عصرها به طورى كه هيچ‏كس از افرادى كه قولشان مورد توجه است مخالف نباشند از محالات است، چه‌آنکه بسيارى از بزرگان و متخصصان فن آثار آنها به كلى نابود شده و دیگر راهی نیست که ما بتوانيم رأى آنها را الآن به دست آوريم؟!

و اما اجماع تقریری حجت نیست زیرا: اين طريقه نيز صرف ادعاست، هم نسبت به عصر حضور و هم عصر غيبت. نسبت به زمان حضور، علما در عصر حضور خيلى زياد بودند و آراى تمامى آنها در كتاب‏ها ثبت و ضبط نشده تا بتوانيم در يك مسأله‏اى اجماع آنها را تحصيل كنيم. آن‏گاه از طريق عدم ردع امام عليه السّلام استكشاف كنيم رضايت و امضاى امام را.

نسبت به عصر غيبت: شبيه بياناتى كه درباره قانون لطف گفتيم در اينجا هم مى‏گوييم چون اين طريقه نزديك به طريقه لطف است و آن اينكه در عصر غيبت معلوم نيست كه تعليم احكام بر امام عليه السّلام لازم باشد به‏طورى كه اگر در خصوص هر موردى حق را بيان ننمود، به واجب شرعى اخلال كرده باشد، بلكه ائمه عليهم السّلام كليه احكام را برحسب روايات تعليم داده‏اند و روى مصالحى باب اجتهاد را باز گذاشته‏اند و در زمان غيبت‏ هم به مجتهدين گرام ارجاع داده‏اند با آن‏همه اختيارات وسيعى كه يك فقيه جامع‌الشرائط دارد، با همه اين‏ها ديگر ما چه دليل داريم كه اگر امام عليه السّلام ببيند عده‏اى خطا مى‏كنند تعليم حكم بر او واجب باشد؟

نتيجه نهايى: در دوران غيبت امام عليه السّلام از راه اجماع محصل هرگز نمی‌توان قطع به رأى معصوم حاصل كرد پس اجماع محصل حاصلى ندارد.